



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر سوم سه حکم را در بر داشت و دارد: یکی «قَسَم» است و دیگری «نشوز» و سومی «شقاق».<sup>۱</sup> «نشوز» هم سه قسم بود که قسم سوم آن همان «شقاق» است؛ یا مرد ناشز است، یا زن ناشزه و یا طرفین. در جریان «نشوز» فرمود زن از اطاعت در آن قسمتی که بر او واجب است نه مسئله شستشوی لباس، طبخ غذا، پذیرایی مهمان و مانند آن بلکه اصل تمکین در مسایل زناشویی اگر امتناع کند می شود ناشزه.

در آیه سوره مبارکه «نساء» دارد ﴿فَعِظُوهُنَّ﴾، ﴿وَأَهْجُرُوهُنَّ﴾، ﴿وَأَضْرِبُوهُنَّ﴾.<sup>۲</sup> جریان «موعظه» و جریان «هَجْر در مضاجع» گذشت، اما جریان «ضَرْب»؛ در بعضی از کتاب های تفسیر به صورت مرسل دارد «روی عن أبي جعفر عليهما السلام» که این ضَرْب با مسواک انجام بگیرد.<sup>۳</sup> اگر منظور آن است که از درخت مسواک ترکه ای چوبی تهیه کنید با آن بزنید این معقول است ولی وجهی ندارد که حالا درخت مسواک باشد اینکه نظیر مسواک زدن با آن نیست که مستحب باشد خصیصه ای داشته باشد. اگر منظور آن است که به اندازه چوب مسواک تنبیه کنید، این یک مطلب لطیفی است که مرحوم شهید در مسالک دارد که ایشان می فرماید این حرف وجهی ندارد. غالب فقها مثل خود محقق (رضوان الله علیه) وقتی مسئله «ضَرْب» را مطرح کردند این دو قید را که در روایات آمده

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۷۸ - ۲۸۴.

۲. سوره نساء، آیه ۳۴.

۳. التبيين في تفسير القرآن، ج ۳، ص ۱۹۱؛ «قال أبو جعفر (ع) هو بالسواك».

آن دو قید را هم ذکر می‌کنند که معلوم می‌شود جریان ضرب با مسواک نیست. آن دو قیدی که محقق در متن ذکر کرده است برابر روایات است، فرمود این ضرب است «ما لم یکن مدمیاً و لا مبرحاً»<sup>۱</sup>، هم «أبرحه» هم «برحه».

«مدمی» نباشد یعنی خون نیاورد. «مبرح» نباشد یعنی «برح» نباشد یعنی شدید نباشد، عظیم نباشد، دردناکی که او را از پا در بیاورد نباشد. پس این دو خصوصیت را باید داشته باشد: «ما لم یکن مدمیاً و لا مبرحاً أو مبرحاً»، «برح» یعنی شدت «عظم». این با چوب مسواک که هماهنگ در نمی‌آید.

اساس کار را مرحوم شهید (رضوان الله تعالی علیه) در مسالک بیان کرد که آنچه در بعضی از تعبیرها آمده با مسواک، این یعنی چه؟ این به طنز شبیه‌تر است تا حکم فقهی! مرحوم شهید - در همین موسوعه ایشان جلد بیست و سوم که شرح همین قسمت شرایع است - می‌فرماید: «و أما الضرب فهو ضرب تأديب و تعزیر» این صیغه قضایی دارد که تعزیر در مقابل حدّ است؛ اگر مقدار مشخصی دارد که حدّ است و اگر ندارد که «علی ما یراه المحاکم» است که می‌شود تعزیر. «كما یضرب الصبیان علی الذنب»<sup>۲</sup> بچه را که تنبیه می‌کنند و می‌زنند به دلیل تأدیب است. «و یجب أن لا یكون مدمیاً و لا مبرحاً» نه خون‌آور باشد و نه دردناک شدید، درد عادی بله، اما شدت و «عظم» داشته باشد که مقایسه «برح» را همان شدت و «عظم» یاد کرده است. «مبرح» را خود شهید ثانی معنا کرده است «و یجب أن لا یكون مدمیاً و لا مبرحاً أي شديداً». «و فی بعض الأخبار أنه یضربها بالسّواک و لعلّ حکمته توهمها إرادة الملاعبة و الإفراح» شاید تعبیر به مسواک این است که این زن خیال کند اینها با هم می‌خواهند صلح کنند، شوخی کنند، طنز کنند، خوشحال باشند، همین! «و إلا فهذا الفعل بعید عن التأديب» حکم شارع برای این است که

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۲.

۲. مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۵۶.

او ادب شود و او برخلاف حکم شارع دارد عمل می‌کند! با چوب مسواک بزنید یعنی چه؟! «و إلا فهذا الفعل بعيد عن التأديب و الإصلاح»<sup>۱</sup> بنابراین اگر گفتند به تعبیر ایشان می‌خواهند همان شوخی خانوادگی شروع شود، محبت شروع شود، فرح و نشاط شروع شود که این حکم الزامی نیست.

پرسش: چوب مسواک که گفته شد چون سبک است نه اندازه آن به اندازه چوب مسواک باشد.

پاسخ: آن می‌شود اولی یعنی اول! یعنی اگر چنانچه از درخت مسواک ترکه‌ای چوبی تهیه کنید حالا چه خصیصه‌ای دارد روشن نیست، آن قابل تعقل است و پذیرش است؛ اما به اندازه مسواک همان حرف شهید در می‌آید که این یک شوخی است.

مطلب مهم یعنی مهم که این مسیر حکم را روشن می‌کند، سخن از توهّم مردسالاری و امثال آن را کنار می‌گذارد. شارع مقدس در این‌گونه از موارد قانون جعل می‌کند نه یعنی اجرای قانون به دست این شخص است. آن جایی که سخن از سرقت است معنای آن این نیست که مالباخته دست را قطع کند، اگر مال شما را بُردند قانون آن قطع دست سارق است نه شما قطع کن! ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ﴾<sup>۲</sup> قانون آن این است، ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي﴾<sup>۳</sup> حکم آن این است نه یعنی طرفِ مورد تعدّی بزنند، این قانون است و برای قانون شارع مقدس مجری فراهم کرد، قاضی معین کرد، دستگاه قضا معین کرد. اینجا هم ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾<sup>۴</sup> این قانون است نه یعنی شما بزن تا آن مرد بیاید خدمت حضرت بگوید که «أفرشته کریمتی»<sup>۵</sup> از زن به کریمه یاد می‌کند و اینکه می‌گویند کریمه اهل بیت (علیهم السلام) این

۱. مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۳۵۷.

۲. سوره مائده، آیه ۳۸.

۳. سوره نور، آیه ۲.

۴. کنز العرفان في فقه القرآن، ج ۲، ص ۲۱۱.

خصیصه این بانو نیست، اصلاً دختر منزل را می‌گفتند «کریه»؛ کریه فلان را دادند به فلان آقا. این قانون است، چه کسی باید اجرا کند؟ دستگاه قضا.

بنابراین اگر یک وقت گفتند: ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ مثل ﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾<sup>۱</sup> ﴿مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾<sup>۲</sup> بزنید، نه معنایش این است که مالباخته بیاید دست سارق را قطع کند، نه معنایش این است که طرف تعدی مسئله زنا تازیانه بزند؛ قانون را جعل می‌کند بعد در جایی مشخص می‌فرماید که قوانین را قضاات باید اجرا کنند و مانند آن. پرسش: مواردی که فرمودید اینها هم می‌تواند داخل منزل باشد.

پاسخ: فرق نمی‌کند، سرقت داخل منزل است، زنا داخل منزل است، همه اینها این کارها داخل منزل است، داخل و خارج فرق نمی‌کند این قانون اسلامی است. یک وقت است که دارد از خود دفاع می‌کند اینکه مصداق ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ آیه سوره «نساء» نیست. اگر شوهری زن خود را تنبیه کند که چرا حرف مرا نشنیدی، این که عمل به آیه نیست. اگر آن زن را تنبیه کنند چرا حکم خدا را انجام ندادی، این کار قاضی است یا بخشی از آن به امر به معروف و نهی از منکر برمی‌گردد یا بخشی به دستگاه قضا برمی‌گردد. بنابراین توهم مردسالاری و امثال آن اصلاً نیست. هیچ مالباخته‌ای حق ندارد دست سارق را قطع کند و شارع مقدس هم به مالباخته خطاب نمی‌کند، شارع مقدس می‌گوید قانون سرقت قطع ید است، قانون بی‌عفتی تازیانه است، همین! پرسش: غیرت مرد اجازه نمی‌دهد که به محکمه برود.

۱. سوره مائده، آیه ۳۸.

۲. سوره نور، آیه ۲.

پاسخ: بله غیرت مرد اجازه نمی‌دهد لذا شارع مقدس برای حفظ غیرت او گفت که دستگاه قضا این کار را انجام بدهد. مگر در زنا غیرت اجازه می‌دهد؟! «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»<sup>۱</sup> این برای مال نیست، غیرت از آن پُر برکت‌ترین اوصاف دینی ماست! منتها ما در فارسی کلمه‌ای که بتواند غیرت را معنا کند نداریم. قبلاً هم به عرض شما رسید سه وصف کمال انسانی باید جمع شود تا غیرت پدید بیاید. ما در فارسی معادل نداریم که بگوییم غیرت یعنی چه؟ «غیرت» یعنی غیرزدایی، سه محور اصلی می‌خواهد، سه تا فهم می‌خواهد، سه تا عقل می‌خواهد که آدم بفهمد که «الغیره ما هی؟» غیرت در درجه اول وصف اول این است که وارد حریم دیگری نشود. این بیان نورانی حضرت امیر غیرت را دارد معنا می‌کند می‌فرماید: «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ»<sup>۲</sup> گفتند زنای عین هم نگاه به نامحرم است، آن مردی که به ناموس دیگری نگاه می‌کند بی‌غیرت است، چرا؟ چون وارد حریم غیر شده است. حضرت فرمود: هیچ مرد باغیرتی زنا نمی‌کند، زنای عضو معلوم است، زنای سمع معلوم است، زنای بصر معلوم است، «فَزَنَا الْعَيْنُ النَّظَرُ»<sup>۳</sup> این وارد حریم غیر شد. این از بیانات نورانی حضرت است در نهج «مَا زَنَى غَيُورٌ قَطُّ» اول یعنی اول. دوم: اگر بیگانه‌ای وارد حریم او شد و او تا مرز کشتن دفاع نکرد بی‌غیرت است، او تا مرز شهادت باید از زن خود دفاع کند،<sup>۴</sup> بی‌دفاع باشد بی‌غیرت است. سوم: اگر ورود به حریم غیر بی‌غیرتی است، راه دادن به حریم خود بی‌غیرتی است. پس آن اصل سوم این است که حریم خودش را باید بشناسد و اگر حریم خودش را شناخت خروج از آن را می‌فهمد، دخول بیگانه در آن را می‌فهمد اما وقتی مرز خودش را نشناسد نه اولی را می‌فهمد نه دومی را. سه اصل علمی یعنی علمی! تا نباشد غیرت نیست، این را شارع مقدس فرمود: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۵.

۲. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت ۳۰۵.

۳. نهج الفصاحة، ص ۲۹۸.

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص ۱۵۷؛ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ قُتِلَ دُونَ عِيَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ».

شهید» اما این همه بزن بگیر بکش، مگر به افراد می‌گویند؟! گاهی به صورت امر حاضر می‌گویند، گاهی به صورت فعل مجهول می‌گویند. محارب‌ان در یک نظام، یاغیان و باغیان در نظام ﴿يُقْتَلُوا﴾ و ﴿يُصَلَّبُوا﴾<sup>۱</sup> چه کسی بکند؟ نه به من مربوط است نه به زید، به دستگاه قضا مربوط است. جعل قانون معنایش این نیست که شما انجام بده، جعل قانون معنایش این است که مسئول قضایی باید انجام بدهد. بنابراین هرگز به شوهر بر نمی‌گردد که تو بزن، شوهر اگر می‌زند برای اینکه حرف او را گوش نداد این که معنای آیه نیست، باید این زن تنبیه شود که چرا حرف خدا را انجام نداد، آن کار قضا است.

پرسش: «ضَرْب» را به معنای «قطع» هم گفتن که قطع حقوق باشد.

پاسخ: شرط وجوب نفقه و امثال آن این است که او تمکین کند و از همان اول شرط این است، وگرنه «ضَرْب» به این معنا نیست که شما خرج او را نده! اینها «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»<sup>۲</sup> خیال کردند مردسالاری چون بد است به این طرف و آن طرف زدند، خیال کردند آیه دارد مردسالاری را حمایت می‌کند یا این طور توجیه کردند یا آن طور توجیه کردند یا به چوب مسواک توجیه کردند.

پرسش: معیار ادله «شزوز» با «حدود» فرق زیادی دارند.

پاسخ: «شزوز» با «حدود» فرق دارد، «اضربوا» با «حدود» فرق ندارد «اضربوا» جزء تعزیرات است. غرض این است که «شزوز» وصف این زن است یعنی نافرمانی حکم خدا اما ﴿وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ جزء تعزیر است، به دستگاه

۱. سوره مائده، آیه ۳۳.

۲. غزلیات حافظ، غزل شماره ۱۸۴: «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه \*\*\* چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».

قضا مربوط است، آن وقت نشانه آن هم در بحث «شروز طرفین» است که ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا﴾ حکم تعیین کنید ﴿إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾.<sup>۱</sup>

بنابراین این تعبیر لطیفی که مرحوم شهید ثانی در مسالک دارد می‌فرماید این ناظر به همان مزاح کردن و شوخی کردن که طلیعه آشتی و امثال آن است، وگرنه این که در روایات دارد مواظب باشید خون نیاید، مواظب باشید خیلی شدید و شدت و عظم نداشته باشد، معلوم می‌شود زدن است.

اما آن بخش‌های دیگری که مربوط به «ضرب» است روشن شد که هیچ ارتباطی به مسایل خانوادگی ندارد هرگز به شوهر نمی‌گوید که شما بزنید، این حکم شرعی است و حکم شرعی هر کدام سرچایش محفوظ است؛ آن هَجْرش بر تناسب حکم و موضوع مربوط به شوهر است، آن ﴿فَعِظُوهُنَّ﴾ مخصوص او نیست دیگری هم او را موعظه کند کافی است، این نظیر ﴿وَ أَهْجُرُوهُنَّ﴾ نیست، نظیر ﴿وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾ است که ﴿وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾ مربوط به دستگاه قضا است، آن موعظه هم یا مربوط به دستگاه قضا است یا مربوط به هیئت امر به معروف و نهی از منکر است یا مربوط به بستگان طرفینی است، از این قبیل است.

چند راه شارع مقدس اینجا بیان کرد که حکمین قدرت نفوذشان تا کجاست؟ و غیر از مسئله «حکمین» فرمود در جریان «نشوز» تنها راه این نیست که هجر در مضاجع باشد یا ضرب باشد، ممکن است وقتی سخن از نشوز مطرح شد زن از بعضی حقوق خود صرف نظر کند، شوهر گذشت کند که به مسئله ﴿وَ اضْرِبُوهُنَّ﴾ نرسد.

پرسش: ...

۱. سوره نساء، آیه ۳۵.

پاسخ: اگر نشوز تکرار شد ضرب هم تکرار است؛ زن شش ماه اول در اثر نشوز تنبیه شد بعد برگشت خود را اصلاح کرد، بعد از شش ماه یا یکسال مبتلا به نشوز شد باز همین است؛ مثل مسئله قطع در سرقت، مثل مسئله زنا منتها حالا آیا با تکرار، حکم شدید می‌شود یا نه حرف دیگری است، اینجا چون سخن از تعزیر است و ممکن است تعزیر شدیدتر شود.

پرسش: ...

پاسخ: اگر نهی از منکر باشد؛ مثل اینکه مرحوم محقق در شرایع هم همان طوری که بعضی از آقایان پیدا کردند تصریح می‌کند که پدر در بعضی از محدوده نسبت به فرزند می‌تواند حکم قاضی را داشته باشد، شوهر در بعضی از موارد حکم قاضی را داشته باشد، وقتی سخن از قضا شد سخن از دفاع شخصی نیست، قاضی برای تشفی قلب خود کار نمی‌کند بلکه برای اجرای حکم الهی کار می‌کند. مرحوم محقق در شرایع فتوا داد که شوهر می‌تواند در بعضی از موارد، نه اینکه «شوهر می‌تواند» فتوای محقق باشد یعنی ما از دستگاه دین می‌فهمیم که شارع مقدس در بخشی از حقوق، مرد را قاضی قرار داد و در این، سخن از مردسالاری نیست. او بجای اینکه برود دستگاه قضا یک مرد بیگانه‌ای تنبیه کند یا تعزیر کند اجازه داد که شوهرش قاضی باشد این کار را بکند، البته عدل در همه موارد شرط است.

حالا در جلد ۲۱ صفحه ۳۴۹ این باب یازده را قرار داد برای رهایی از مسئله زدن و امثال آن، می‌فرماید اگر نشوزی رُخ داد ممکن است زن از بعضی از حقوق خود بگذرد تا نگذارد دامنه پیدا کند. هفت روایت است که در همین زمینه است که اینها را ملاحظه بفرمایید! اینها راه حل است که کار به ضرب نکشد. در بخش‌های دیگر مربوط

به «شقاق» است که «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» آن که پیداست مربوط به دستگاه قضا است.

در مسئله «حکمین» آیا قدرت اینها در جمع و تفریق یکسان است؟ در جمع یعنی حفظ خانواده و در تفریق یعنی طلاق، در هر دو قسم اینها قدرت دارند یا فقط می‌توانند اصلاح کنند تا اینها به زندگی‌شان برگردند حق طلاق ندارند؟ این «فیه وجهان و قولان» است و منشأ آن هم اختلاف روایات است، گرچه بعضی از روایات به صورت شفاف گفتند که اینها حق طلاق ندارند، چون «الطَّلَاقُ بِيَدِ مَنْ أَخَذَ بِالسَّاقِ»<sup>۱</sup> است و طلاق یک غده بدخیمی است که در روایات ما دارد که هیچ خانه‌ای با طلاق ویران نشده است که آن خانه را دوباره بشود بازسازی کرد،<sup>۲</sup> از بس این بافت فرسوده از حیز انتفاع می‌افتد! خدا جامعه ما را از این خطر حفظ کند!

در باب دوازده یعنی صفحه ۳۵۲ مرحوم کلینی «عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ وَغَيْرِهِ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا»<sup>۳</sup> که حکم قسم سوم شروز است؛ قسم اول نشوز، نشوز زن است، قسم دوم نشوز مرد است، قسم سوم نشوز طرفین است، این نشوز طرفین به نام «شقاق» یاد می‌شود. «فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» این یعنی چه؟ از حضرت سؤال می‌کند. حضرت فرمود که «لَيْسَ لِلْحَكَمَيْنِ أَنْ يُفَرِّقَا حَتَّى يَسْتَأْمِرَا» نفوذ حکم حکمین در مسئله اصلاح و جمع «بینهما» است نه خودسر طلاق بدهند مگر اینکه «استأمار» کنند یعنی طلب

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۵، ص ۳۰۶.

۲. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۶، ص ۵۴: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ النِّبْتَ الَّذِي فِيهِ الْعُرْسُ وَيُبْغِضُ النِّبْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ». وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تَزَوَّجُوا وَزَوَّجُوا أَلَا فَمِنْ حَظِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِتْفَاقُ قِيَمَةِ أَيْمَةٍ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَيْتٍ يُعْمَرُ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفِرْقَةِ يَعْنِي الطَّلَاقَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بَعْضِهِ الْفِرْقَةَ».

۳. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۶، ص ۱۴۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۵۲.

امر کنند بگویند نظر شما چیست. اگر طرفین گفتند ما به هیچ وجه حاضر نیستیم با هم زندگی کنیم بله اینها می‌توانند طلاق بدهند، وگرنه در جمع نظرخواهی لازم نیست در اصلاح و اما در تفریق نظرخواهی لازم است.

روایت دوم این باب که مرحوم کلینی نقل می‌کند «أَبِي بصير» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال می‌کند «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾» یعنی چه؟ حضرت فرمود: «الْحَكَمَانِ يَشْتَرِطَانِ إِنْ شَاءَ فَرَقًا وَ إِنْ شَاءَا جَمَعَا فَإِنْ جَمَعَا فَجَائِزٌ وَ إِنْ فَرَقَا فَجَائِزٌ» فرمود به هر حال اینها باید نظرخواهی کنند، اگر نظر آنها این است که به هیچ وجه حاضر نیستند با هم زندگی کنند در آن صورت بله می‌توانند طلاق بدهند، وگرنه اگر نظرخواهی نکنند این درست نیست؛ منتها این احتیاط را کردند که در صلح هم نظرخواهی اینها ملحوظ می‌شود.

در بعضی از روایت‌های دیگر نظیر آنچه که در صفحه ۳۵۴ آمده است «مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ عَنْ عُبَيْدَةَ قَالَ أَتَى عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَ رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ» یک مرد و یک زن آمدند حضور مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) «مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِتْنَامٌ مِنَ النَّاسِ» - «فِتْنَام» یعنی گروه - این مرد با قبیله خود آمده است آن زن با قبیله خود آمده است، - «فِتْنَام» یعنی جماعت - این مرد هم با یک گروه و جماعتی آمده است آن زن هم با جماعتی آمده است. «فَقَالَ عَلِيُّ ع اِبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ»<sup>۱</sup> شما این طور آمدید که وضع درست نمی‌شود، کسی را انتخاب کنید یعنی شما کسی را انتخاب کنید و آنها هم کسی را انتخاب کنند بنشینند نظرخواهی کنند مصلحت داخلی اینها را بررسی کنند حرف‌های آنها را بشنوند و نظر نهایی خود را اعلام کنند. «ثُمَّ قَالَ عَ لِلْحَكَمَيْنِ هَلْ تَدْرِيَانِ مَا عَلَيْنَكُمَا» شما منطقه قدرت نفوذتان را می‌دانید چیست؟ «إِنْ رَأَيْتُمَا أَنْ تَجْمَعَا جَمْعَتُمَا» اگر به این نتیجه رسیدید که

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۴.

بین اینها اصلاح کنید تا اینها از هم جدا نشوند اصلاح کنید که جدا نشوند، «وَإِنْ شِئْتُمَا أَنْ تَفْرَقَا» اگر مصلحت دیدید بررسی کردید دیدید اینها باهم ناسازگار هستند و نمی‌توانند به زندگی‌شان ادامه بدهند، «فَرَّقْتُمَا» حکم به طلاق بدهید. «فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ رَضِيتُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَلَيَّ وَ لِي» من به هر دو بخش آن راضی هستم چون حکم خداست. حکم خدا این است که هنگام شقاق و نشوز طرفین، حکمی از طرف مرد و حکمی از طرف زن بنشینند بررسی کنند، مشورت کنند، نظرخواهی کنند، مصلحت‌سنجی کنند، چه به سود ما و چه علیه ما، من راضی‌ام «بِكِتَابِ اللَّهِ عَلَيَّ وَ لِي». «فَقَالَ الرَّجُلُ أَمَّا فِي الْفُرْقَةِ فَلَا» مرد گفت که اگر نظر اینها به طلاق کشید من راضی نیستم، من حاضرم زندگی کنم و اینها تلاش و کوشش کنند بین ما صلح و صفا برقرار کنند «أَمَّا فِي الْفُرْقَةِ فَلَا فَقَالَ عَلِيُّ لَا تَبْرَحْ حَتَّى تُفَرِّقَ بَمَا أَقَرَّتْ بِهِ» فرمود این طور که نمی‌شود، شما همین طور می‌خواهید همیشه با دعوا به سر ببرید؟! این نمی‌شود! باید همین‌جا در آن نظر نهایی دو طرف یک حکم داشته باشید؛ او گفته «عَلَيَّ وَ لِي» شما هم بگویید «عَلَيَّ وَ لِي»، به هر حال این حکم چکار کند؟! هر روز که شما نمی‌توانید دعوا راه بیندازید؟! هر روز که نمی‌شود «فَتَأْمُرُ مِنَ النَّاسِ» بیایند در خانه ما؟! اینجا حکم قضایی خود قاضی است یعنی وجود مبارک حضرت امیر. این روایت با آن روایت‌هایی که دارد آنها حق ندارند معارض نیست تا ما بگوییم جمع اینها چیست. یک وقت است حکم یک روایت این است آن وقت این روایت حمل بر حضاضت و کراهت می‌شود تصرف در هیئت می‌شود یعنی حکم حاکم مطلقاً نافذ است؛ در مسئله اصلاح طرفین و ادامه زندگی به نحو قطعی، در مسئله طلاق به نحو حضاضت و با احتیاط و مانند آن، این راه حل دارد؛ اما این دومی از سنخ روایت معارض نیست، دومی «قَضِيَّةٌ فِي وَاقِعَةٍ» که حاکم شرع حکم موردی کرده است، نه حکم فقهی کرده باشد حکم قضایی کرده است! حضرت در آنجا مصلحت چه دید؟ این فعل حضرت است و اطلاق هم ندارد و معارض با آن حکم و روایت جمع نیست، تا ما

بگویم راه حل این دو روایت چیست؟ این روایت معارض آن روایت نیست، اصلاً این «قضية في واقعة» موردش را حضرت امیر بررسی کرد گفت چاره‌ای نیست چون شما هر روز دعوا راه می‌اندازید، نباید تکان بخورید «لَا تَبْرَحْ»! آمدید در محکمه قضا تکان نخور! هر چه که این زن گفت شما هم باید بگویید. ما چه می‌دانیم راز و رمز این کار چه بود که حضرت این طور دستور داد؟! آن روایت سرچایش محفوظ است. اگر بخواهند به حکمین قدرت و نفوذ بدهند می‌توانند بگویند مطلقاً و می‌توانند بگویند در خصوص بقاء زوجیت؛ اما اینجا خود حضرت فرمود تکان نخور! «حَتَّى تُقَرَّ بِمَا أَقَرَّتْ بِهِ» معلوم می‌شود که «قضية في واقعة».

اما حالا روز چهارشنبه است یک روایت نورانی گرچه همه اینها «كَلَامُكُمْ نُورٌ»<sup>۱</sup> نورانی‌اند اما حالا یک بحث اخلاقی داشته باشیم. این ایام حوادث سنگینی پیش آمد که البته امیدواریم پایان همه اینها خیر و رحمت و برکت باشد! ایام فاطمیه را در پیش داشتیم و داریم که امیدواریم به برکت شهادت بی‌بی (سلام الله علیها) آنچه خیر و صلاح و فلاح دنیا و آخرت ماست، نظام ماست، انقلاب ماست به ثمر برسد! شهادت این سپهد عزیز را داریم که این هم باعث انسجام این ملت و مملکت شد که حشر او هم با شهدای کربلا باشد و جان باختگان سانحه سنگین هواپیما را داریم، عزیزان کرمان را داریم که امیدواریم همه اینها مورد عنایت ذات اقدس الهی باشند! دستگاه و دولت و مسئولین و مردم همه اینها شریک این مصیبت و درد هستند، همه ما در حقیقت داغدار هستیم، اینها هم فرزندان بودند و فرزندان ما هستند، در حکم فرزند هستند و عزیزان ما هستند، امیدواریم که حشر آنها با اولیای الهی باشد! ذات اقدس الهی به بازماندگان این عزیزان صبر جمیل و اجر جزیل مرحمت کند! صدر مشروح مرحمت کند! و همه ما در غم اینها شریک هستیم - إن شاء الله - حوزه و دانشگاه و مردم هر کدام در این غم که شرکت

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶.

کردند، مجالس یادبودی، عرض ارادتی، عرض تسلیتی، طلب مغفرتی، قرائت قرآنی که این هم باعث تعالی ارواح آن عزیزان می‌شود و هم باعث تشفی دل‌های بازماندگان!

اما روایتی که مربوط به بحث‌های روز چهارشنبه ماست این روایت نورانی را ملاحظه بفرمایید که مرحوم مفید(رضوان الله علیه) در *أمالی* این را نقل کردند. مرحوم مفید در مجلس سی و سوم یعنی کتاب شریف *أمالی* صفحه ۲۸۳ از وجود مبارک امیر المؤمنین نقل کرد که به «کمیل» سفارشی کرد. می‌گوید که «سَمِعْتُ» وجود مبارک علی بن موسی الرضا «يَقُولُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لِكُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ فِيمَا قَالَ» چون به کمیل خیلی نصیحت کرد دستور داد «يَا كُمَيْلُ أَخُوكَ دِينُكَ فَاحْتِطْ لِدِينِكَ بِمَا شِئْتَ». مستحضرید وقتی می‌گویند «خبر» مقدم شد بر «مبتدا»، مفید حصر است؛ اگر گفتند «القائم زيد» یعنی تنها کسی که ایستاده است اوست اما بگوییم «زيد قائم» مفید حصر نیست. اینجا «أَخُوكَ» خبر مقدم است و «دِينُكَ» مبتدای مؤخر است. حضرت به کمیل فرمود تو یک برادر داری و آن دین تو است. نفرمود «دینک أخوک» چون اگر می‌فرمود «دینک أخوک»، «دینک» مبتدا بود و مقدم، این «أخوک» هم خبر است اما «أخوک» خبری است مقدم «أَخُوكَ دِينُكَ» تو یک برادر داری و آن هم دین توست. «فَاحْتِطْ لِدِينِكَ» این «إحتاط» که باب «افتعال» است یعنی «أحدث الحائط» این باغبان وقتی عمری تلاش و کوشش کرد درخت‌های او به بار نشست می‌گویند «إحتاط» یعنی «أحدث الحائط حول مزرعی» آدم محتاط یعنی آدمی است که دور باغ خود حائط و دیوار می‌کشد که میوه باغ را هر کسی نبرد. حضرت فرمود میوه تو همان دین توست، دور دین خود را دیوار بکش! آدم محتاط معنایش این نیست که مدام دستش را آب بکشد! آدم محتاط یعنی عاقل، مگر می‌شود آدم غیر عاقل محتاط باشد؟! آن‌که دیوار دور باغ خود می‌کشد آدم عاقلی است. پس محتاط معنایش این نیست که مدام دستش را آب بکشد و مدام دو بار تکرار کند نه خیر! او که عاقل نیست.

در روایات ما است که فلان شخص چنین کاری می‌کند، فرمود چه عقلی دارد او که از شیطان تبعیت می‌کند.<sup>۱</sup>

گفتند یک بار شستی کافی است، دو بار سه بار برای چه دست خود را می‌شویی؟! اگر شارع مقدس فرمود آب قلیل باشد دو بار اما اگر آب جاری باشد یا آب کُر بود بعد از ازاله عین (نجس) دست را یک بار شستی پاک است. آدم عاقل آدم محتاط است. «إحتاط» یعنی «أحدث الحائط حول مزرعی و شجره» اینجا هم فرمود دین تو میوه زندگی تو است، این درختی که میوه داد دور آن را دیوار بکش که هر کسی خواهش نکند، تمنا نکند، فامیل‌بازی نکند، حالا چه برسد به رومیزی و زیرمیزی. در روایت دیگر فرمود: «فخذ فيه الحائطة لدينك»<sup>۲</sup>

«حائط» یعنی دیوار، کسی که دور دینش دیوار نیست هر کسی می‌خواهد می‌آید این شخص خواهش می‌کند، آن شخص خواهش می‌کند، این شخص تهدید می‌کند، آن شخص تهدید می‌کند، چیزی برای او نمی‌ماند. فرمود تو یک برادر که بیشتر نداری! نفرمود «دینک أخوک» مبتدا را مقدم نداشت، فرمود تو یک برادر بیشتر نداری، این برادرت را حفظ کن و دور آن دیوار بکش! «أخوك دينك» نه «دینک أخوک»، «فأحطط لدينك». در تعبیر دیگر هم فرمود: «فخذ فيه الحائطة لدينك».

در بخش‌های دیگر حضرت فرمود که چرا این پول را گرفتی؟! وجود مبارک پیغمبر حکومت را که تشکیل داد ناظر هم تشکیل داد، کسی که چیزی می‌داد و چیزی می‌گرفت گزارش می‌دادند به حضرت. حضرت آن آقا را احضار کرد، فرمود به من گزارش دادند که یک چیزی از آن آقا گرفتی؟ «قال نعم كان هدية» بله گرفتم به من داد ولی هدیه بود. حضرت استدلال کرد فرمود: «أ رأيت» یعنی «أخبرني» نه آیا دیدی! «أ رأيت إذا كان قعد أحدكم

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۲: «قَالَ ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ رَجُلًا مُبْتَغِي بِالْوُضُوءِ وَالصَّلَاةِ وَقُلْتُ هُوَ رَجُلٌ عَاقِلٌ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَيْ عَقْلٌ لَهُ وَ هُوَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُطِيعُ الشَّيْطَانَ فَقَالَ سَأَلَهُ هَذَا النَّبِيُّ يَأْتِيهِ مِنْ أَيْ شَيْءٍ هُوَ فَإِنَّهُ يَقُولُ لَكَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ».

۲. الوافی، ج ۱، ص ۲۹۱.

فی منزله و لم نوله شیئاً أ كان الناس يهدون إلیه شیئاً؟ آن وقتی که بازنشسته شدی از این هدایا خبری هست؟ عرض کرد نه کاری با ما ندارند. فرمود پس این هدیه نیست.<sup>۱</sup> نام را حالا عوض کردن، رشوه را هدیه نامیدن که حقیقت عوض نمی‌شود. آن روزی که بازنشست شدی از این هدایا خبری است؟ «أ رأیت إذا قعد أحدکم فی منزله و لم نوله شیئاً أ كان الناس يهدون إلیه شیئاً؟ عرض کرد نه! فرمود پس این هدیه نیست. این حکومت اسلامی است؛ با خبر بودن، مذاکره کردن، فرق بین هدیه و رشوه را بیان کردن این است. اگر انسان دورش دیوار باشد هر کسی نمی‌تواند بیاید و هر کسی هم نمی‌تواند بیرون برود. این یک روایت نورانی است. این «کَلَامُکُمْ نُورٌ» «کَلَامُکُمْ نُورٌ» که در زیارت‌ها می‌گویند همین است! حالا یک وقت است که یک کسی نظیر مقداد است، عمار است، سلمان است آن معارف بلند را، بله آن در اختیار همه نیست اما به هر حال مشکل ما را اینها حل می‌کنند، جامعه را اینها اصلاح می‌کنند.

در بخش‌های دیگر باز یک روایت نورانی است - که این مشکل همه ما هم است چون همه ما به هر حال هر روز یک مشکل داریم، همه ما نه یعنی همه ما حوزویان، همه ما بشر! به هر حال کسی باید مشکل ما را حل کند - فرمود دارید آن کسی که مشکل شما را حل کند و آن خداست! لکن دعا یک شرط دارد، بیش از یک شرط هم ندارد، از او بخواهید یقیناً انجام می‌دهد. در شرح حال حاتم و امثال حاتم که اینها قصه است اگر هم راست باشد حاتم از دستگاه شریعت یاد گرفت، منتها در شریعت اسلام حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، در انبیای قبلی هم بود اصل آن از حضرت زکریا (سلام الله علیه) است. می‌گویند در جریان حاتم کسی رفت در خانه حاتم را زد و کمک خواست، کسی از درون خانه گفت کیست؟ این شخص تعجب کرد، گفت مگر من پارسال آمدم

۱. رک: نهج الفصاحة، ص ۲۶۲، ح ۵۳۹؛ «أما بعد فما بال العامل نستعمله فیأتینا فیقول هذا من عملکم و هذا أهدی إلی أفلا قعد فی بیت أبیه و أمه فینظر هل یهدی له أم لا؟».

از شما چیزی خواستم و شما به من دادید مگر سؤال کردید که کیستی؟ این حرف نه حرف حاتم است نه حرف عرب است نه حرف عجم است، این حرف زکریا است که از خدا می‌گوید، اصل آن از آنجاست. ببینید چقدر این جمله شیرین است خدا می‌داند! زکریا عرض کرد: ﴿وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾<sup>۱</sup> این ﴿لَمْ﴾ که بر سر مضارع رفته، این مضارع را ماضی می‌کند، اولاً؛ گستره می‌دهد در گذشته، ثانیاً؛ می‌شود ماضی ابدی. عرض کرد: خدایا تا حال من ناامید برنگشتم سابقه ندارد، حالا چیز جدیدی می‌خواهم ولی تا به حال هر وقت گفتم خدا، دادی، هیچ وقت سؤال نکردی که من قبلاً دادم، دو بار دادم، ده بار دادم، چکار کردی؟ باز چرا آمدی؟ هیچ سؤال نکردی، چه کسی هستی تو؟ چکاره هستی تو؟ ﴿وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾ خدایا تا حال این طور بود، هیچ وقت نشد که من بگویم خدا و تو بگویی بس است، نه! سؤال هم نکردی که چکار کردی؟ آدم خوبی هستی یا نه؟ سؤال هم نکردی! این حرف از زکریا (سلام الله علیه) بود و گسترش پیدا کرد در بین مردم بعد حالا یا درست یا نادرست درباره حاتم هم این حرف را زدند که این شخص به حاتم گفت من پارسال که آمدم از شما چیزی خواستم، مگر سؤال کردی تو که هستی؟ این چه سؤالی است که می‌کنید! من خواستم باید بدهید. ذات اقدس الهی هر وقت بخواهیم می‌دهد؛ اگر همان مصلحت باشد یقیناً آن را می‌دهد، اگر آن مصلحت نباشد مشابه آن یک چیز دیگری می‌دهد، اگر دادن مورد نیاز ما نباشد گرفتن مورد نیاز باشد مشکلی سر راه ماست یا غده‌ای سر راه ماست، بدی سر راه ماست، دردی سر راه ماست، آن را برمی‌دارد. هیچ ممکن نیست، ممکن نیست یعنی ممکن نیست! دستی به طرف خدا برود و خالی برگردد، هیچ ممکن نیست! منتها شرط آن را امام (علیه السلام) فرمودند، فرمودند شما از خدا بخواهید. بگویید خدا و فلان کس، خدا و اعتبار بانکی، خدا و بچه‌ها، خدا و قبیله، نه! اینکه

۱. سوره مریم، آیه ۴.

شرک است. اگر کسی موحد محض باشد وقتی می‌گوید «یا الله» چه کسی را می‌خواهد؟ همین! فرمود این حالت پیدا شود ممکن نیست استجابت نشود! مشکل این است که انسان در دعا کردن مشرک است؛ یعنی قدرت خود را می‌بیند، اعتبار بانکی خود را می‌بیند، قدرت بچه‌های خود را می‌بیند، قدرت ایل و قبیله خود را می‌بیند، اینکه دعای مشرک است، این دعای موحد نیست.

این روایت نورانی را ملاحظه بفرمایید در صفحه ۳۲۹ یعنی مجلس سی و نهم، آنجا «حفص بن غیاث» می‌گوید که «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئاً إِلَّا أُعْطَاهُ» اگر بخواهید که حتماً دعا مستجاب شود «فَلْيُنَاسِ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ» همه مردم محترم هستند، ما هم محترم هستیم، داشته‌های ما حلال است و محترم است، اما هیچ یعنی هیچ! از اینها هیچ کاری ساخته نیست. این دید، دید «لا اله الا الله» است؛ این دید، دید توحید است. آدم به خودش احترام می‌گذارد، به موجودی خودش هم احترام می‌گذارد می‌گوید کسب حلال من است و من عمری زحمت کشیدم اما از او کاری ساخته نیست اگر بگوید «لا اله الا الله» یقیناً مستجاب است اولین شرط و آخرین شرط همین است «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئاً إِلَّا أُعْطَاهُ فَلْيُنَاسِ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُنْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّهُ إِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلْهُ شَيْئاً إِلَّا أُعْطَاهُ» این مهم‌ترین و بهترین راه استجابت دعاست! حالا آن ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾<sup>۱</sup> و مانند آن جزء مکملات و تشریفات و نوافل همراه با دعاست که امیدواریم ذات اقدس الهی به برکت قرآن و عترت این نظام را، این ملت را، این مردم را، این حوزه را، این دستگاه دینی و الهی ایران الهی و اسلامی را در سایه ولی خود حفظ بفرماید!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره غل، آیه ۶۲.